

هو العليم

افاضه لطف و رحمت بی دریغ پروردگار بر  
تمامی موجودات

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال 1398 هـ ق،  
جلسه نوزدهم

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
وصلّى الله على محمّد و آله الطّاهرين  
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

## خداوند علاوه بر اصل گناه، تبعات و نتایج آن را هم می پوشاند

و ألسنى من نظرك ثوباً يُعطى على التّبعات و تَغْفِرُها لى و لا أُطالِبُ بها إنك ذو  
مَن قَدِيم و صَفْح عَظِيم و تَجَاوَز كَرِيم.

«تَبِعَة» به معنی نتیجه عمل است؛ عملی که انسان انجام می دهد، آن آثار و لوازمی را که به دنبال دارد، آنها را تبعه عمل می گویند. عکس العملی که عمل انسان در خارج دارد، جزائی که بر عمل مترتب می شود، حالا جزاء، جزای خوب باشد یا جزای بد، تبعه عمل است، زشت باشد یا عمل خوب. اینها همه را تبعات می گویند؛ ولی خُب در اینجا مقصود همان آثاری است که بر گناهان مترتب می شود.

«خدايا بپوشان بر من از نظر مرحمتت یک لباسی، جامه ای، خلعتی که تمام این تبعات و نتایج گناهان و سیئات را بر من بپوشاند و هیچیک از عیوب و سیئات من را باقی نگذارد.»

## گذشت بی منت پروردگار

و تَغْفِرُها؛ «همه آن گناهان را بر من بیامرز!»

و لا أُطالِبُ بها؛ «به طوری که من مورد سؤال واقع نشوم و طلب از من نشود که: چه کردی و چه نکردی؟! وقتی که این گناه آمرزیده شد و با آن خلعت، گناهان پوشیده شد دیگر برای

من مُطالِب و مسئول واقع نخواهم بود!»  
اِنَّكَ نُو مِّنْ قَدِيْمٍ؛ «قطعاً كه تو اى پروردگار،  
داراى عطاى قديم هستى (مَنْ؛ به معنى  
عطاست؛ مَنْ قديم، يعنى عطاهاى تو تازگى  
ندارد، از سابق داراى عطا بودى)!»  
و صَفْحٍ عَظِيْمٍ؛ «(صفح، به معنى اِغماض و  
گذشت است؛ يعنى) گذشت تو هم خيلى بزرگ  
است!»

و تَجَاوِزٍ كَرِيْمٍ؛ «و بزرگوارانه در مى گذرى،  
نه اينكه گذشتت مستلزم مَنّت باشد و اذِيَّت باشد  
و ناراحتى باشد!»  
كريمانه يعنى: بزرگوارانه از گناهان و  
خطاها تجاوز مى كنى و مى گذرى و آنها را  
ناديده مى گيرى!

## افاضه پروردگار حتى بر منكرين ربوبيت

إلهى أَنْتَ الَّذِى تُفِيضُ سَيِّبَكَ عَلَى مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَ عَلَى الْجَاهِدِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ، فَكَيْفَ  
سَيِّدِى بَمَنْ<sup>1</sup> سَأَلْتُكَ وَ أَيْقَنَنَّ أَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتَ يَا رَبَّ  
الْعَالَمِينَ.

«اى پروردگار من! تو آن كسى هستى كه  
فرومى ريزى، افاضه مى كنى عطاى خود را  
و فيض خود را بر آن افرادى كه از تو سؤال  
نمى كنند و چيزى درخواست نمى كنند!»  
«سَيِّب» با سين، به معنى عطاست. مُسَيَّب  
يعنى مُعْطَى؛ كسى كه زياد بخشش مى كند، عطا  
مى كند اسمش را مى گذارند مُسَيَّب!

«خدايا تو آن كسى هستى كه عطاى خود را  
مى ريزى و افاضه مى دهى و عطا مى كنى بر  
آن كسانى كه از تو سؤال نمى كنند و حتى بر  
آن كسانى كه به ربوبيت و قدرت و ربانيت تو  
انكار دارند! پس چگونه است حال تو اى سيّد  
من، اى آقاى من، به آن كسى كه از تو سؤال  
مى كند و آنكه ربوبيتى جز تو نيست كه هيچ،  
[بلكه] يقين دارد كه خلق براى توست و امر  
به سوى توست؟! تو بلندمرتبه هستى و

<sup>1</sup> خ ل: من سألَكَ.

مبارکی ای پروردگار همه عوالم! « فیضِ خدا  
افاضه می‌شود بر آن کسانی که سؤال می‌کنند  
و نمی‌کنند:

## تفسیر فقره: «یا مَنْ یُعْطِ مَنْ سَأَلَهُ یا مَنْ یُعْطِ مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ...» از دعای ماه رجب

یا مَنْ یُعْطِ مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ یُعْطِ مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ و مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ و رَحْمَةً.<sup>1</sup>  
«ای خدایی که تو عنایت می‌کنی، عطا  
می‌کنی و به آن کسانی که از تو سؤال  
می‌کنند، درخواست می‌کنند؛ و عطا می‌کنی  
و افاضه می‌کنی بر آن کسانی که از تو سؤال  
نمی‌کنند، بلکه آن کسانی که اصلاً تو را  
نمی‌شناسند، معرفت به تو ندارند!»

«تَحَنُّنًا» ای: تَلَطُّفًا مِنْكَ و رَحْمَةً مِنْكَ، آن  
رحمت و اسعه و لطف عامّه؛ لذا افاضه رحمتت را  
انحصار نمی‌دهی به آن افرادی که تو را می‌شناسند  
و از تو درخواست می‌کنند! فیض عمیم و رحمت  
شامل خود را بر تمام موجودات، اعمّ از مؤمن و  
کافر و عابد و فاسق و سائل و طالب و غیر سائل  
و طالب، افاضه می‌کنی.

## ما نبودیم و تقاضا مان نبود!

خُب این موجوداتی که به وجود آمدند،  
بالآخره در اصل وجود که اینها از پروردگار  
تقاضایی که نکردند؛ موجودی که اصلاً نیست،  
چه قسم تقاضا کند که خدایا مرا وجود بده! چیزی  
باید باشد و بعد تقاضا کند؛ وجود در مرتبه اول، و  
سؤال و تقاضا در مرحله دوم است دیگر! کان،  
کانی ناقصه است اینجا؛ کانی تامّه اصل الوجود  
است. کان زید، ای: وُجِدَ؛ امّا کان زید سائلاً، این  
سؤال هلیّه مرگبه است نه از هلیّه بسیطه! و لذا  
حتماً بعد از وجود است؛ وجود باید باشد و سؤال

<sup>1</sup> اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۴۴، فرازی از ادعیه یومیّه ماه رجب.

از عوارض وجود است. بنابراین آن موجوداتی که نبودند و به لطف پروردگار به وجود آمدند، کجا در اینجا سؤال می‌توانستند بکنند؟! نیست تا اینکه سؤال کند!

پس آن خدایی که از گتمِ عدم، یعنی از آن محلّ سرّ و پنهانی، به ارادهٔ خود عدم را شکافت و موجودات را به وجود آورد بدون هیچ استنقازی، طلبی، سؤالی، چگونه خداوند محروم می‌کند کسانی را که به وجود آورده و حالا سؤال می‌کنند؟! حُب اینها که ناقص‌تر از آن موجوداتی که معدوم هستند که نیست.

### معنای «رَبِّ»

و علاوه خداوند علیّ اعلیّ موجوداتی را که به وجود آورده، رها که نمی‌کند؛ هم پروردگار آفریننده است هم پرورنده! یعنی هم ایجاد می‌کند و موجود ایجاد شده را در صراط کمال خود پرورش می‌دهد.

و معنی ربّ این است؛ ربّ یعنی آن کسی که پرورش می‌دهد و تربیت می‌کند، مربّی است! رَبّی يُرَبّی یعنی: تربیت کرد! خدا ربّ است یعنی فقط خلق نمی‌کند و بعد رها کند، بعد از خلق باز هم تربیت می‌کند و نموّ می‌دهد تا به کمال برساند. و این، انحصار به انسان ندارد و تمام موجوداتی را که خلق کرده، همه را در صراط تربیت دارد حرکت می‌دهد، تمام موجودات همه دارند حرکت می‌کنند با چه سرعت عجیب که اصلاً انسان نمی‌تواند درک کند.

موجودات متوجّه باشند یا نباشند، غافل باشند یا نباشند، خواب باشند یا بیدار باشند، معرفت داشته باشند یا نداشته باشند، منکر باشند یا اینکه تسلیم باشند، روی آن رحمت رحمانیّت و فیض عام، همه مشمول آن رحمت هستند و همه دارند حرکت می‌کنند؛

روی فیض مقدّس، روی وجود منبسط که همه موجودات را گرفته است.

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾<sup>1</sup> «آن خدایی که هر موجودی را که ایجاد کرد، خوب ایجاد کرد.»

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>2</sup> «آن خدایی که هر موجودی را که خلق کرد، خوب خلق کرد و بعد او را در راه کمال هدایت کرد و راهنمایی کرد (بعد از خلقت، زمام او را گرفت و به سوی منظور و مقصود و هدف، حرکت داد).»

## برآورده شدن حاجاتی که اصلاً از آنها خبر هم نداریم!

و این انحصار به سائین ندارد؛ و اصلاً کجا می‌تواند انسان سؤال کند حاجات خود را! ما از هزار هزاران حاجتی که داریم، یکی‌اش را سؤال نمی‌کنیم؛ یعنی آن حاجت‌ها اصلاً به زبان ما نمی‌آید و به فکر ما نمی‌آید. ما در وجود خود احتیاج به مؤثر داریم، در علم خود، در قدرت خود، در حیات مادی خود، در معنوی خود، در هر یک از سلول‌های بدن ما که موجود است، احتیاج به إفاضه وجود دارد! حالا ما که الآن اینجا نشستیم دعا می‌کنیم که خدایا کلیّه ما را حرکت بده، قلب ما را حرکت بده، معدّه ما را به حرکت بینداز، ریه ما در هر آنی قابلیت داشته باشد که هوا را تصفیه کند؛ ما همچنین دعایی را داریم می‌کنیم؟! خدایا ما که اینجا نشستیم، به این طرف و آن طرف نیفتیم.

الآن ما نشستیم؛ در آن واحد، این نفس ما چه اندازه دارد کارهای مختلفی انجام می‌دهد؟ هم خودمان را نگه داشتیم که نیفتیم و هم داریم صحبت می‌کنیم و هم رو پای خود نشستیم و

<sup>1</sup> سوره سجده (۳۲) آیه ۷.

<sup>2</sup> سوره طه (۲۰) آیه ۵۰.

هم سر را تکان می‌دهیم و هم نگاه می‌کنیم و هم می‌شنویم و هم دست را تکان می‌دهیم! تمام اینها کارهای مختلفی است که نفس انجام می‌دهد به اراده و قدرت پروردگار. آیا ما یک‌یک کارها را از خدا سؤال می‌کنیم؟! ما در وجود خودمان از خدا سؤال می‌کنیم؟! ما در حرکت خون، در شریان و ورید از خدا سؤال می‌کنیم که چه‌قسم حرکت بکند و این کجا برود و چه کارهایی انجام بدهد؟! میلیون‌ها میلیون‌ها احتیاج ما را خداوند در هر لحظه برآورده می‌کند بدون سؤال، بدون سؤال و بدون توجه و بدون معرفت! اصلاً ما معرفت نداریم که چه می‌خواهیم! ما نمی‌دانیم که احتیاجات وجودی ما چیست! این قدر مسئله دقیق است که فکر ما نمی‌رسد!

## **خدا بعد از خلقت، ما را رها نکرده است**

آن وقت این خدای رحیم و لطیف که ما را ایجاد کرده و دارد مانند باران بر سر ما افاضه وجود می‌کند و تمام جهات ما را در این سیر به مقام کمال می‌رساند، اگر ما یک چیزی از خدا سؤال کنیم - یک چیزی -، خداوند علی‌اعلیٰ ما را محروم می‌کند؟! خب چرا محروم کند؟! چه بخلی دارد؟! چه حسدی دارد؟! چه طمعی دارد؟! چه حس انتقامی دارد؟! در اثر دادن، کجا از مُلکش کم می‌شود؟! اگر ندهد کجا به شخصیت و استکبار او اضافه می‌شود؟! هیچ!!

**خدایی که به غیر سائلین افاضه می‌کند، با**

**سائلین چه می‌کند؟**

خدایا تو آن کسی هستی که افاضه می‌کنی عطاهای خود را بر آن افرادی که از تو سؤال نمی‌کنند و درخواست نمی‌کنند و بر آن افرادی که ربوبیت تو را منکرند! اصلاً می‌گویند: تو ربّ نیستی! منکرند؛ رب غیر توست! رب، ارباب

انواع است که جدای از اراده تو آنها مشغول به کارند! رب، عقل اوّل است! رب، ماده است! رب، خورشید است! رب، موجودات ملکوتی هستند که به‌زای ذات خود، جدا از اراده و قدرت تو مشغول کار هستند! رب، ستاره است؛ ستاره پرورش می‌دهد! و هر کس برای خود یک ربّی قائل شده است. این افراد که منکر ربوبیت تو هستند، تو داری به آنها افاضه می‌کنی، «فکیف سیّدی!» با ما چه کار می‌کنی ای خدا؟! حالت چطور است؟! عملت چطور است «بِمَنْ سَأَلْكَ وَ أَيْقَنَ أَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ؟! با آن کسی که از تو سؤال می‌کند؟!» سؤال یاوه هم نمی‌کند، سرسری هم نمی‌کند که بگوید: ما سؤالی می‌اندازیم مانند تیری که رها می‌کنیم، اگر خورد به آن مُرد و صید شد، شد؛ اگر هم نه، خُب تیری رها کردیم! نه؛ من از تو سؤال می‌کنم، می‌دانم که فقط از تو باید سؤال کرد و بس! و یقین دارم که عالم خلق اختصاص به تو دارد، مَلِكٌ طَلِقَ تَوْسْت! «و الأمر إِلَیک؛ امر هم به سوی توست!» عالم خلق یعنی: عالم مُلک، عالم امر یعنی: ملکوت؛ یعنی عالم جسم و روح، عالم طبع و معنا، عالم تقیّد و عالم تجرّد. تمام اختصاص به تو دارد!

### اختصاص عالم خلق و عالم امر به خدا

«لک» لام، لام اختصاص است دیگر؛ یا لام اختصاص یا لام ملکیت. عالم خلق - یعنی عالم آفرینش -، مَلِكٌ تَوْسْت؛ امر و حقیقتش به سوی توست، واقعیتش و ملکوتش به سوی توست. پس وقتی ظاهر و باطن، وجهه خدایی و وجهه خلقی از جمیع موجودات، اختصاص به تو دارد، من یقین دارم که مطلب این‌طور است، از تو سؤال می‌کنم؛ چون از هر کس سؤال کنم از تو سؤال کرده‌ام!

اختصاص تمام عوالم با اختلاف مراتبشان به

خدا

در تمام عوالم - غیر از عالم امر و خلق که بیشتر نداریم. عالم امر که عالم تجرّد و ملکوت باشد، حالا به اختلاف درجاتش؛ ملکوت أسفل که عالم صورت باشد، ملکوت اعلیٰ که عالم ما فوق صورت باشد آن هم به اختلاف درجات و مراتبش؛ و عالم خلق هم که عالم طبع است و در تمام موجودات، هرکدام یک طبیعت خاصی است؛ تمام اینها اختصاص به تو دارد - من از که سؤال کنم که غیر از تو باشد و غیر از اراده و غیر از محکومیت امر تو و غیر از معلومیت به علم تو [باشد]؟!!

**معنای «تَبَارَكَتَ»**

«تَبَارَكَتَ!» بلندی، پربرکتی، مبارکی، خیر و رحمت از تو إفاضه می‌شود، مانند نوری که از خورشید جدا می‌شود و بی‌دریغ عوالم را روشن می‌کند، تا کجا روشن می‌کند؟! تا آن جاهایی که آدم حساب نمی‌تواند بکند!

خورشید که بالای آسمان بیاید، نور خودش را إفاضه می‌کند؛ بی‌دریغ هم هست، بخیل هم نیست که بگوید امروز نور بدهم، امروز نور ندهم، امروز مصلحت هست، امروز نیست!

**ایجاد محرومیت از فیض پروردگار توسط**

**خود انسان**

آن کسی که از نور خورشید محروم می‌شود، خودش می‌رود در اتاق پنجره را می‌بندد و پرده را هم می‌اندازد و اتاق را بر خودش تاریک می‌کند، یا می‌رود در سرداب و زیر زمین یا در چاه در تاریکی، یا بالأخره یک مانع خارجی می‌آید جلو نور خورشید را می‌گیرد دیگر، [مثل] ابری، چیزی؛ و إلاّ در ذات خورشید مگر منع هست؟! چه کسی دیده؟! چه کسی شنیده؟! چه کسی در کتب مطالعه کرده؟! از آن وقتی که خورشید خورشید بوده، این یکوقت نور خودش را منع

کند، دلش نخواهد یکروزی نور بدهد، دلش  
بخواد یکروز نور بدهد، نور بدهد، کم و زیاد  
کند، نسبت به محالّ مختلف نورش را کم و زیاد  
بدهد! شنیده‌اید؟! دیده‌اید؟! جایی مطالعه  
کرده‌اید؟! آن وقت وقتی نور بیاید، نورش را  
می‌دهد، می‌دهد، می‌دهد، می‌دهد، کجاها نور  
می‌دهد! کجاها میرود! حالا از آنجا تا زمین ما نور  
می‌رسد اما این نهایت نور که نیست! این تمام فضا  
را می‌گردد تا آنجایی که حساب ریاضی اجازه  
می‌دهد، آنجایی هم که اجازه نمی‌دهد که دیگر  
قابلیت خورشید بیش از این نیست؛ خورشیدهایی  
دیگر است. اما در این ذات، افاضه مرتّب و مستدام  
است. پس خورشید مبارک است، یعنی پر برکت  
است؛ در مقابل آن موجودی که فیضش محدود  
است، عنایتش و عطایش مختصر است، در شب  
هست روز نیست، در روز هست در شب نیست،  
در این مکان هست در مکان دیگر نیست، در این  
خصوصیت و این شرایط است و در غیر این  
خصوصیت و شرایط نیست؛ اما فیض خدا شامل  
است و کامل است و عام، بدون حساب! این معنی  
«تَبَارَكَت» است.

### معنای «تَعَالَيْتَ»

«و تعالیّت؛» تو اصلاً بلندی، افقت عالی  
است، خیلی بلندی، از هرچه ما بگوییم تو  
بالاتری، از هرچه تصوّر کنیم بالاتری، تنازل  
نمی‌کنی یکوقت بیایی اعمال ما را و کارهای ما  
را بسنجی و بخواهی فیضت را از ما ببری و قطع  
کنی! این حرف‌ها نیست!

### هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

آنجایی که فیضت از ما قطع می‌شود، مال  
انقطاع خود ماست؛ ما خودمان خودمان را  
می‌بریم در زیرزمین و چاه محبوس می‌کنیم  
و نور آفتاب به ما نمی‌رسد.

این جهان پُر آفتاب و نور و ماه \*\*\* تو بخفته

سر فرو برده به چاه

که اگر حق است پس کو روشنی \*\*\* سر بر

آر از چاه و بنگر ای دنی

جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت \*\*\* تا

تو در چاهی نخواهد بر تو تافت<sup>۱</sup>

اصلاً تمام معاصی که از انسان سر می‌زند،

ناشی از جهالت و غفلت خود انسان است و حجابی

است که بین خود انسان و بین پروردگار، خود

انسان تولید می‌کند. مگر در اوائل این دعا حضرت

نفرمود: «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَن خَلْقِكَ إِلَّا

أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»<sup>۲</sup> تو از خلقت محجوب

نیستی؛ آنچه تو را از خلق محجوب می‌کند اعمالی

است که آنها بجا می‌آورند!»

پس اعمالی که ما انجام می‌دهیم، به دست

خودمان روی چشمان پرده می‌اندازیم. اگر کسی

به دست خودش یک چادری روی صورت خودش

ببندازد و خورشید را نبیند، این نباید مدام گله

باشد: خورشیدی، تو چینی، تو چنانی، به من نور

ندادی، مرا محروم کردی! خُب آقا، پرده را بردار

خورشید را نگاه کن! کی او تو را محروم کرده

است؟! پس هرچه نقص هست، از این طرف

هست؛ چون گناه فقط حجاب است و حجاب هم مال

شُرور است و شُرور هم مال نفوس است، نه مال

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۲۲:

این جهان پُر آفتاب و نور ماه \*\*\* تو بهشته

سر فرو بُرده به چاه

که اگر حقست کو آن روشنی \*\*\* سر ز چه

بردار و بنگر ای دنی

جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت \*\*\* تا

تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

<sup>۲</sup> مصباح المتهدّد، ج ۲، ص ۵۸۳.

ذات حق؛ «و الشَّرُّ لیسَ إِلِیکَ!»<sup>1</sup>

و الشَّرُّ أَعْدَامُ فَکَمْ قَدْ ضَلَّ مَنْ \*\*\* یَقُولُ بِالزِّدَانِ  
ثُمَّ الْأَهْرَمَنْ<sup>2</sup>

اینجا هم یک بحث‌هایی خیلی طولانی دارد  
که ریشه مطلب دربیاید و معلوم بشود که  
قضیه چیست!  
پس «تعالیت» تو بلندمرتبه هستی،  
بزرگ، بلندمرتبه، همین‌طور داری افاضه می‌کنی!  
چه افاضه‌ای!!

**افاضه لحظه به لحظه پروردگار بر جمیع  
موجودات**

ما این ماه رمضان از داخل حیاط به اتاق  
نرفتیم؛ کنار حیاط فراشمون و کتاب‌ها و اینها  
هست و جلوی آنجایی که بنده می‌نشینم در  
حیاط، گل لاله عباسی درآمده است؛ و این گل  
لاله عباسی هم می‌پیچد و می‌رود بالا. گل لاله  
عباسی که می‌دانید چیست؟ ولی واقعاً  
تماشایی است! به اندازه‌های این گیاه حسّاس و  
به اندازه‌های باشعور و بافهم است، خدا می‌داند  
چیست! نوک آن که درمی‌آید می‌پیچد، و به  
هرجا بپیچد احاطه می‌کند؛ اگر به شاخه  
نازک بپیچد، دور او محکم ماریچ جلو  
می‌رود؛ اگر به درخت کلفت بپیچد، به  
درخت؛ طناب باشد، به طناب؛ توپ باشد،  
توپ؛ و می‌گردد اطرافش را پیدا می‌کند که  
کجا می‌تواند دست بیندازد، تا دست انداخت  
شروع می‌کند می‌پیچد و چنان می‌پیچد و بار

---

1 الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰، ادعیه قبل از تکبیرة الإحرام:  
«عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ  
كَفَيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطًا ثُمَّ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ  
الْحَقُّ... وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ."» ترجمه:  
«حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:  
"هنگامی که نماز را آغاز می‌کنی کف دست‌هایت را بالا ببر و سپس  
آنها را کاملاً باز کن، سپس سه تکبیر بگو و بعد بگو: خداوند، تو ملک  
و فرمانروای حق هستی... و شر به سوی تو راه ندارد."»  
2 شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۲۸.

خودش را آنجا میندازد و إحاطه می‌کند که ابداً  
راه مَفَرّی برای آن موجود نیست؛ و با سرعت  
به جلو می‌رود! رشدش خیلی عجیب است!  
مثلاً این تخم لاله عبّاسی را که شما در زمین  
می‌اندازید، یک مرتبه بلند می‌شود چهار متر،  
پنج متر، شش متر، می‌گیرد؛ و  
همین‌طور...! مدام برگ می‌دهد و مدام  
حرکت می‌کند. آدم یک درخت می‌کارد، در  
چند سال چهار متر بلند نمی‌شود؛ اما این [گل]  
در عرض ده، پانزده روز این قدر می‌رود!  
حالا این [گل] در وجود خودش از خدا  
درخواست کرده، سؤالی کرده است؟! گل لاله  
عبّاسی منزل شما، منزل ما، منزل زید، اینجا،  
آنجا، همه‌اش همین‌طور است؛ إفاضه وجود  
دارد می‌شود و در این موجود هم حرکت  
می‌دهد! آن موجود را هم حرکت می‌دهد، آن  
را هم حرکت می‌دهد، آن را هم حرکت  
می‌دهد؛ همه موجودات دارای حرکت هستند  
هرکدام نسبت به ماهیت خودش، و خدا دارد  
إفاضه وجود می‌کند.

این گل لاله عبّاسی، مسکین، همین‌طور  
دارد افاضه وجود می‌شود! شب، روز، یک  
دقیقه نیست که فیض از او قطع بشود!  
اگر شما با یک قیچی این را جدا کنید،  
می‌میرد دیگر! در یک لحظه که مُرد دیگر  
کار تمام است! و علت اینکه زنده است و سر  
سبز است، یعنی در یک لحظه این مرده  
نیست، در یک لحظه فیض از او قطع نشده،  
حیات از او گرفته نشده، آن مسیر و هدف از  
او جدا نشده است؛ آن وقت این دم و دستگاهی  
دارد، روده دارد، شریان دارد، مغز دارد،  
توالد دارد، تناسل دارد، نکاح دارد، مقصد  
دارد، مبدأ دارد، منتها دارد، متناسب با  
خودش حرکت دارد می‌کند؛ چه خبرها هست،  
در همین گل لاله عبّاسی! در همین پشه‌ای که

ویز می‌کند می‌آید در گوش آدم‌ها و رد می‌شود، این دم و دستگاہ دارد، حساب و کتاب دارد! بعضی موقع آدم مطالعه می‌کند، یک پشه‌هایی - پشه هم نمی‌شود گفت این چیزهای ریز - می‌آید روی کتاب حرکت می‌کند، به اندازه‌ای ریز است که با چشم دیده نمی‌شود. انسان باید کاملاً دقت کند تا حرکتش را ببیند؛ آن وقت این چشم دارد، گوش دارد، پا دارد، پا دارد و دارد حرکت می‌کند، معده دارد، شرابین دارد، روده دارد، نر دارد، ماده دارد، بچه می‌زاید، تخم می‌گذارند، حیات دارند، هدف دارند، آرزو دارند، مقصد دارند، حیات دارند، موت دارند! عقل آدم می‌رسد؟! تمام اینها فریاد می‌زنند: خدایا ما را موجود کن! به وجود بیاور! بخل نکن! همین‌طور بر تمام موجودات دارد افاضه وجود می‌شود... .

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرًّا السَّحَابِ﴾<sup>۱</sup> «تو این کوه‌ها را می‌بینی و خیال می‌کنی که جامد به جای خود روی زمین می‌خکوب شده، درحالتی که مانند ابر که دارد حرکت می‌کند این کوه‌ها در حرکتند.»

## عدم توان و قابلیت انسان برای مدح و معرفی پروردگار

حالا سزاوار هست که انسان به خدا بگوید: «تعالیت؛ تو بزرگی!» نه! چون تازه که می‌گوید «تعالیت»، خودش را معرفی کرده، خدا را معرفی نکرده است! این به اندازه فکر خودش گفته: خدایا تو بزرگی! مثل کسی که از آن اتاق بیاید بیرون و پرده را هم کنار می‌زند بعد آن گوشه چشمش به خورشید می‌اندازد و می‌گوید: به‌به، عجب خورشیدی؛ خورشید را من شناختم! کجا شناخته؟! این از ظلمت آمده و خورشید را از هشت دقیقه و سیزده ثانیه مسافت نوری دارد

<sup>۱</sup> سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸.

می‌بیند؛ آن‌هم نه با این چشم می‌بیند، از پشت شیشه، از پشت شیشه‌تار، و الاّ یک‌خُرده نگاه کند چشمش کور می‌شود. از فاصله‌ی میلیون‌ها فرسنگ دارد خورشید را می‌بیند و می‌گوید: من خورشید را شناختم! این که خورشید را شناخته است! مادح خورشید مدّاح خود است \*\*\* که دو

چشم روشن و نا مُرمد است<sup>۱</sup>

رَمَد یعنی: درد چشم؛ نا مُرمد یعنی: چشم من رمد ندارد، درد ندارد. مادح خورشید یعنی کسی که خورشید را مدح می‌کند، خورشید را مدح نمی‌کند، خودش را دارد مدح می‌کند؛ می‌گوید: چشم‌هایم باز است، رمد ندارد، می‌توانم خورشید را ببینم. پس آن کسی که خورشید را نگاه می‌کند می‌گوید: به‌به، یعنی به‌به از خودم که دو چشم باز است و خورشید را می‌توانم ببینم! و الاّ مدح خورشید که نکرده است.

با آن خدا را تعریف می‌کنیم تمجید می‌کنیم: لَكَ الْخَلْقُ، لَكَ الْأَمْرُ، لَكَ الْحُكْمُ، أَنْتَ السَّمِيعُ، أَنْتَ الْعَلِيمُ، ذُو مَنِّ قَدِيمٍ وَ تَجَاوَزٍ كَرِيمٍ، تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ؛ نهایتش خدا این حرف‌هاست!

**فقط اوست که می‌تواند خودش را معرفی کند**

و لذا حضرت سجّاد علیه السلام بعد از اینکه این عرایض را به خدا عرض می‌کند، بعد می‌فرماید: «إِلَهِي... أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ»<sup>۲</sup> تو آن‌طوری هستی که خودت می‌گویی ولی بالاتر از آن مقداری هستی که ما می‌گوییم! «ما که تو را شناختیم، وقتی شناسیم نمی‌توانیم بیانت بکنیم؛ اما تو خودت خودت را شناختی!

«أَنْتَ كَمَا أَثْبَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي»<sup>۳</sup> تو خودت

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۴۲۲.

<sup>۲</sup> مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۹۴.

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۳، ص ۳۲۴.

می‌توانی ثنا کنی بر خودت و حمد خودت را  
بجا بیاوری؛ ما نمی‌توانیم!»

## نیاز و فقر ذاتی انسان

سَيِّدِي عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامَتُهُ الْخِصَاصَةُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ  
فَلَا تُعْرِضْ بوجهِكَ الْكَرِيمِ عَلَيَّ وَ اقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُكَ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ أَنَا  
أَرْجُو أَنْ لَا تُزِدْنِي مَعْرِفَةً مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ.<sup>1</sup>

«ای پروردگار من و ای آقای من! من بنده تو هستم، تو مولا و من بنده! (إِلَى أَيْنَ يَفِرُّ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ؛<sup>2</sup> بنده کجا فرار می‌کند مگر به سوی مولای خودش!) من بنده تو هستم و تو آقای من؛ من که بنده تو هستم، آمده‌ام در خانه‌ات، پناه آورده‌ام به در خانه‌ات، و فقری که در ذات خود حس می‌کنم مرا آنجا مقیم کرده و بپا داشته. این نیاز، مرا در میان دو دست جمال و جلال تو به زمین می‌خکوب کرده و هیچ تجاوز از این درگاه و این باب رحمت نمی‌توانم بکنم!»

چون بنده تو هستم، مرا آفریدی و در ذات بنده نیاز و فقر هست، نمی‌توانم تخطی کنم که بگویم: فقیر نیستم؛ اگر بگویم: فقیر نیستم، دروغ گفته‌ام و آن کسانی که می‌گویند: فقیر نیستیم، همه دروغ می‌گویند.

## همه مردم اهل مجازند مگر مؤمنین

همه عالم دروغ می‌گویند، اشکال ندارد، همه عالم اهل مجاز باشند مگر اشکال دارد؟! الا آن کسی که درک می‌کند که فقیر به سوی خداست، فقط این می‌تواند بگوید فقیر است! یکی از رفقای ما در نجف می‌گفت که:

من شنیده بودم که مرحوم قاضی - رحمة الله عليه - در ماه رمضان، همین ساعت‌ها (ساعت سه، چهار بعد از شب) یک مجلسی

<sup>1</sup> البلد الأمين، ص ۲۱۱، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی.

<sup>2</sup> مصباح المتهدّد، ج ۲، ص ۵۹۰: «إِلَى مَنْ

يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ!»

داشتند. یک ساعت، یک ساعت و نیم شاگردها می‌روند در خدمتشان و ایشان هم یک‌قدری برایشان صحبت می‌کردند.

(می‌گفت): من از شاگردهای مرحوم قاضی نبودم ولی یک شب گفتیم برویم ببینیم که ایشان چه می‌گوید!

رفتم در محضر ایشان، داخل جلسه هم نرفتم، بیرون جلسه نشستم و ایشان یک نیم ساعتی که صحبت کرد، من که از منزل ایشان خارج شدم و در کوچه‌های نجف می‌آمدم، یک‌حالی به من دست داده بود که این را روشن می‌دیدم که امشب یا من دیوانه شده‌ام یا غیر از من تمام افراد بشر دیوانه‌اند!

و این گفتار حرف درستی است! یا خودش دیوانه شده یا همه افراد بشر دیوانه هستند. یعنی این راه با راه افراد بشر در یک مسیر نیست؛ آن راه، راه مجاز است! مردم به غرور و بطلان تخیل می‌کنند که راه حقیقت است! انسان خودش را دارا می‌داند، دارای مُکنت، شوکت، علم، اعتبار، حکومت؛ اینها همه‌اش پوچ پوچ است، این ذاتش فقر است، این اصل ذاتش امکان است، این هیچ‌وقت لباس عزّ نمی‌تواند بپوشد، اصلاً لباس عزّ به تن این نمی‌آید!

**بنده را پادشاهی نیاید، از عدم کبریایی نیاید**

«الکِبْرِيَاءُ إِزَارِي وَ الْعِظْمَةُ رِدَائِي.»<sup>1</sup> بنده و غلام اگر لباس آقا را بپوشد اصلاً به او نمی‌آید، خودش هم در وجدان خودش می‌گوید: اصلاً این

---

<sup>1</sup> التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۶: «[قال الإمام عليه السلام ... قال الله تعالى: ] يا موسى إنَّ الفخرَ [العظمة] ردائي و الكبرياء إزارى، من نازعنى فى شىءٍ منهما عذبته بنارى.» ترجمه:

«خداوند فرمود: ای موسی، فخر ردای من (جامه‌ای که بر دوش می‌افکند) و کبریائیّت از من (لباسی که به کمر می‌بندند) است، هر که در یکی از اینها با من منازعه کند او را به آتش خود عذابش خواهم نمود.»

لباس به من نمی‌خورد! مثل یک کودکی که یک لباس آدم چاق بزرگی را بر تن کند؛ بچه دو ساله، چهار ساله لباس بزرگ یک پهلوانی را دست بگیرد؛ یا یک روباهی برود در پوست شیر، خُب این روباه است دیگر، شیر نیست، هزار سال باشد در لباس شیر رفتن که او را شیر نمی‌کند!

## تبیین معنای فقر ذاتی در جمیع مواد

ممکن ربط دارد با واجب و همیشه از ناحیه واجب به آن افاضه وجود می‌شود. این چراغی که الآن در این مسجد روشن است، این روشنایی را از کارخانه می‌گیرد و دائماً دارد می‌گیرد؛ این نمی‌تواند بگوید: من دارم می‌دهم، من دارم نور می‌دهم، از خودم افاضه می‌کنم! این دارد نور می‌گیرد و می‌دهد! اگر بگوید: من مبدأ نورم و کانون نورم و از ذاتم افاضه می‌کنم، دروغ می‌گوید! آن کارخانه است که دارد به این می‌دهد، دستگاه مولد دارد به این می‌دهد؛ این دارد می‌گیرد، این مصرف کننده است نه مولد. توجه می‌کنید! اما شما به کودک نشان بدهید که این چراغ دارد نور می‌دهد، اصلاً نمی‌فهمد. کلید قطع و وصل را کودک درک نمی‌کند که این چیست؟ فقط می‌گوید: کلید را بزخم روشن بشود! یعنی از ذات این چراغ نور بیرون می‌آید. دیگر درک نمی‌کند که این کلید وسیله‌ای برای ارتباط با دستگاه مولد است و چراغ مولد نیست، اتو مولد نیست، الکتروموتور مولد نیست، اینها هیچ‌کدام مولد نیستند، اینها همه دستگاه‌های مصرف‌کننده‌اند.

## رفع نیازهای جمیع موجودات توسط

### پروردگار

زید، بکر، عمرو، خالد حیوان، انسان، جاهل، عالم، اینها همه مصرف‌کننده‌اند، اینها مولد نیستند؛ آدم این را درک می‌کند؟! پس وقتی که

مصرف‌کننده است، «أَقَامَتُهُ الْخَصَاصَةُ بَيْنَ يَدَيْكَ» حق من را اینجا آورده است؛ چون ذات من مصرف‌کننده است و من احتیاج به نیرو، دارم اگر نیرو به من نرسد من تاریکم.

تو مرا چراغ خلق کردی و باید به من نیرو بدهی تا روشنایی بدهم؛ و الاً من ظلمانی‌ام. تو مرا سماور برقی خلق کردی، بایستی به من برقی بدهی تا آب را به‌جوش بیاورم؛ و الاً من یک جمادی هستم که کنار افتادم. تو مرا درخت خلق کردی؛ تو مرا انسان خلق کردی؛ تو مرا حیوان خلق کردی و هرچه؛ باید إفاضه کنی تا اینکه إفاضه تو در من ظهور پیدا کند، و الاً من معدومم! أَقَامَتُهُ الْخَصَاصَةُ: یعنی امر ذاتی؛ آن مرا اینجا آورده و بین دو دست رحمت و کرم، جلال و جمال تو متوقف کرده است!

يَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ؛ «و مرتب دارد در احسانت را می‌کوبد و دست از این کوبیدن برنمی‌دارد به‌واسطه خواست و دعائی که می‌کند!»

فَلَا تُعْرِضْ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ عَنِّي؛ «با آن وجه کریمت از من إعرض نکن، مرا برنگردان!»

## وجه کریم و بزرگوارانۀ پروردگار در مقابل تقاضاهای بندگان

«وجه» یعنی: صورت؛ «وجه کریم» یعنی: صورت بزرگوارانه، نه صورت عبوس، درهم، [بلکه] صورت تو کریم است! بعضی صورت‌ها هست که اگر انسان نگاه بکند حتماً باید برود کفاره بدهد، و پناه به خدا که اگر انسان از آنها چیزی بخواهد تقاضا کند! شیخ سعدی هم در گلستان یک حکایتی دارد دیگر از این حکایت‌ها که:

به تمنای گوشت مردن به \*\*\* که تقاضای

## زشت قصّابان<sup>1</sup>

اما اگر وجه کریم باشد، صورت، صورت کریم است، افاضه‌کننده است، بشّاش است، با محبّت است. بچه از پدرش چیز می‌خواهد، دعوايش نمی‌کند، پس‌گردنی‌اش نمیزد، مَلَطْفَتش می‌کند، دست روی سرش می‌کشد، و آن چیزی که می‌خواهد به او می‌دهد؛ و این پسر همیشه دوست دارد بدود در دامن مادرش و پدرش و از اینها چیزی بخواهد.

اما یک پدري عبوس و اخمو [باشد]، نه! این بچه تا لبش را باز می‌کند می‌فهمد که پس‌گردنی می‌آید و... ، اصلاً دیگر تقاضا نمی‌کند؛ اگر یک‌وقتی هم یک شیرینی بخواهد یا شکلاتی بخواهد جرأت نمی‌کند به پدر یا مادرش بگوید! اما وجه تو کریم است، با وجه کریمت از من اعراض نکن! رویت را برنگردان!

### نحوه سؤال و درخواست بنده از پروردگار

و اَقْبَلْ مِنِّي مَا اَقُولُ؛ «آنچه را که می‌گویم قبول کن! خلاصه باید قبول کنی!»

حَتْمًا فَإِنْ لَمْ تَرْحَمْ فَأَرْحَمْ؛ می‌خواهی رحم

کن می‌خواهی نکن! می‌خواهی بکنی می‌خواهی نکنی، اما حتماً گردنت افتاده است باید رحم بکنی!

خلاصه سؤال ما این طوری است، سؤال یک‌گدایی که می‌گویم: می‌خواهی بدهی می‌خواهی ندهی اختیار باتوست؛ ولیکن در هر حال، حتماً باید بدهی! و این سؤال‌ها هم خوب است!

تفسیر فقره: «فَقَدْ دَعَوْتُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ اَنَا

اَرْجُو اَنْ لَا تُرَدِّنِي مَعْرِفَةً مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَ

رَحْمَتِكَ»

فَقَدْ دَعَوْتُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ اَنَا اَرْجُو اَنْ لَا تُرَدِّنِي

<sup>1</sup> گلستان سعدی، باب سوم، در فضیلت قناعت، حکایت ۹.

مَعْرِفَةً مِّنِّي بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ؛ «من به این دعایی که خواندم و این دعاهايي که می‌کنم و این راز و نیازی که با تو دارم، من تو را ستودم و به این دعا تو را یاد کردم، و من امید دارم که تو مرا رد نمی‌کنی؛ چون معرفت پیدا کردم به رأفت و رحمت تو، می‌دانم که رحیمی و رئوف، معرفت دارم، و لذا دعا می‌کنم و طلب هم می‌کنم (فقیر هم هستم، آدمم در خانه از اینجا جدا نمی‌شوم، بست اینجا نشسته‌ام)!»

«سَيِّدِي عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامَتَهُ الْخَصَاصَةُ بَيْنَ

يَدَيْكَ؛ من از این در جدا نمی‌شوم!»

**سؤال سائل خدا را خسته نمی‌کند و اجابت**

**سائل از مُلکش کم نمی‌کند**

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي لَا يُحْفِيكَ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ.

«خدایا تو کسی هستی که سائل هر چه سؤال

کند، تو را خسته نمی‌کند!»

سائل، خسته می‌کند دیگر! بعضی از سائل‌ها که سائل نیستند، اینها مدعی هستند. مثل آن سائلی که آمد از پیغمبر چیز می‌خواست؛ حُب بخواه دیگر چرا عبا پیغمبر را می‌کشی؟! چنان عبا را از دوش پیغمبر کشید که اصلاً عبا گردن پیغمبر را زخم کرد!<sup>۱</sup> یا خدمت پیغمبر در مسجد یا در منزل می‌آمد و چیز می‌خواست؛ چه می‌خواست؟! [بار] شترها را باید پر از کشمش و گندم کنی؛ من می‌خواهم حرکت کنم برای...! و چیزهای مهم!

**پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «أعینی**

**[أعِنًا] بطول السُّجود»**

یک روز یکی از اینها برای پیغمبر یک

هدیه‌ای آورد، حُب پیغمبر با اصحاب هدیه را بردند

<sup>۱</sup> الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۵۴؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۳؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۰.

و این هم ایستاده، ایستاده، ایستاده! چه [شده]؟! پولش را بده! و «ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ»<sup>۱</sup> حضرت خندید تا آن دندان‌های کرسی [پیدا شد]! «آدم هدیه می‌آورد، بعد وقتی هم نذر کرده است پول هم می‌خواهد! لابد آن هم پول به قیمت هدیه که نیست!

یک روزی پیغمبر می‌آمدند منزل، یک نفر بار پیغمبر را گرفت که: «من می‌خواهم آن را برای شما بیاورم!» چیزی دست پیغمبر بود و منزل می‌بردند؛ آمد اصرار کرد: «یا رسول‌الله بدهید من کمکتان کنم!» پیغمبر هم نمی‌داد؛ گرفت دیگر تا آمد در خانه، بار را زمین گذاشت و بعد ایستاده، ایستاده:

-: «خُبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ كِهَ اَيْنَ بَارَ رَا  
أوردم، تقاضایی دارم!»  
-: «خُبْ بَلَهْ بِفَرْمَايِيد!»

-: «تقاضایم این است که بهشت را برایم ضمانت کنی!» خُبْ مَا شَاءَ اللَّهُ اشتها هم خوب است دیگر!

حضرت تأملی کردند، تأملی کردند گفتند: «باید فکر کنم، ولی به یک شرط اینکه با من کمک کنی در طول سجده!» یعنی سجده‌های طولانی انجام بدهی!<sup>۲</sup>

از رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بهشت می‌خواهد، حالا پیغمبر بگوید من به تو نمی‌دهم! اما یک حرکتی هم بکن آخر، یک نفسی هم بزن، یک یا الله و لبیکی هم بگو دیگر! پیغمبر فرمود: «أَعِينِي [أَعِنَا] بِطَوْلِ السُّجُود!»

## خداوند معدن لا یتاهاست

حالا خدایا! تو کسی هستی که آن سائل سؤال

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰، با قدری اختلاف.

می‌کند، نق می‌زند، داد می‌زند، فریاد می‌زند: «حتماً فلان چیز را باید بدهی! ندهی نمی‌شود» دست بر نمی‌دارد، تو خسته نمی‌شوی و مسائل را به این حرف‌ها ربط نمی‌دهی! و عطا و بخششی هم که می‌کنی از ملکت کم نمی‌شود، «لا ینقص» از ملک خدا چیزی کم نمی‌شود! معنا ندارد کم بشود؛ چون خدا معدن لایتناهاست، شما از لایتناهی هرچه بردارید کم نمی‌شود. اگر کسی معنی لایتناهی را خوب درک کند می‌فهمد که انسان هرچه از لایتناهی بردارد کم نمی‌شود؛ چون از چیز محدود کم می‌شود که حدّ دارد، اما چیزی که نهایت ندارد هرچه بردارند باز هم لانهایت است دیگر.

### تفسیر فقره: «أنتَ کَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ»

أنتَ کَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ.

«تو خدایا آن طوری هستی که خودت می‌گویی؛ بالاتر از این هستی که ما می‌گوییم.»

ما که تو را به این صفات یاد می‌کنیم «لَا يُحْفِيكَ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ» و امثال اینها، روی مقدار ظرفیت و فکر خود داریم تو را می‌ستاییم؛ ولی تو خودت این طوری که هستی، هستی! تو خورشیدی و خودت می‌دانی که چه خبری! ما از مکان دور، من وراء حجاب داریم ندا می‌کنیم! ما با تو خیلی تفاوت داریم! پس تو به اندازه قدرت و عظمت و سعه و همان مقام لایتناهی که در علم و حیات و قدرت و سایر صفات تو هست و بر عالم وجود افاضه می‌کنی، بر ما هم که موجود محدودی هستیم، افاضه کن!

### تفسیر «صبر جمیل»

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا وَ فَرَجًا قَرِيبًا وَ قَوْلًا صَادِقًا وَ أَجْرًا عَظِيمًا.

خدایا! من از تو سؤال می‌کنم چند چیز را. یکی: صبر جمیل؛ به من صبری بدهی و

تحمّل بدهی اما صبر جمیل، جمیل یعنی نیکو. ممکن است کسی صبر کند اما صبرش نیکو نباشد، توأم با گله و شکایت باشد، ظاهرش آرام باشد، صبر باشد، اما در دلش آتش باشد، شکایت باشد، گله باشد؛ این صبر، صبر جمیل نیست، صبر می‌کند اما شکایت هم می‌کند؛ این صبر جمیل نیست! صبر جمیل بده، یعنی ظاهر و باطن مرا آرام کن بر قضا و مقدراتی که برای من مقدر فرمودی و همه مصلحت است! مرا سکون و آرامش بده که گله نکنم، شکایت نکنم!

«و فرجًا قریبًا؛ گشایش بده من دنبال کارم می‌گردم، در را باز کن، در را نبند! دیگر، فرج قریب، زود، نزدیک!»

«و قولًا صادقًا؛ گفتار مرا صادق کن که آنچه می‌گویم و بر ذهن من عبور می‌کند، متحقق به حق باشد و از حق تجاوز نکند، فاصله نداشته باشد!»

«و اجرًا عظیمًا؛ مُزد مرا هم بزرگ بده!»  
مثل همان مُزد اعرابی که پیش پیغمبر آمد و بار را آورد در منزل! حالا یکی بار آورده و بهشت می‌خواهد؛ مزد بزرگ باید به ما بدهی! تو نباید به عمل کوچک ما نگاه کنی، تو به خودت نگاه کن!

«أنتَ کَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ؛» تو به خودت نگاه کن، به ما که نگاه نکن؛ پس بنابراین آنچه را که می‌خواهیم به ما عنایت کن!

**تفسیر فقره: «أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ»**

أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ.  
«(حالا خیال نکنی که ما این همه تو را به صفات علیایت ستودیم، دست برمی‌داریم) تقاضا می‌کنم از تو ای پروردگار، تمام خیرها را بر من إفاضه کنی، آنچه می‌دانم و نمی‌دانم!»

اگر بگوید: آن که می‌دانم، که کم است، آن

مقداری که انسان نمی‌داند خیلی بیشتر از آن  
 مقداری است که می‌داند؛ اجمالاً من تقاضای  
 خیر می‌کنم آن مقداری که می‌دانم و نمی‌دانم!  
**خدایا! من از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی**  
**را که بندگان صالحت از تو سؤال کردند، من**  
**که صالح نیستم!**

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَ أَجْوَدَ مَنْ  
 أُعْطِيَ أَعْطَيْتَنِي سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وَالِدِي وَ وُلْدِي وَ أَهْلَ خِرَاتِنِي وَ إِخْوَانِي  
 فَبِك [وَ] أَرْغِدْ عَيْشِي وَ أَظْهَرْ مُرُوتِي وَ أَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي.

«خدایا من از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی  
 که بندگان صالح از تو سؤال کردند.»

من که صالح نیستم!

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ \*\*\* لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي

الصَّلَاحًا

«من صالحین را دوست دارم اما خودم که  
 از صالحین نیستم، دوستشان دارم؛ لعلّ اینکه  
 خدا هم مرا صلاحی عنایت کند!»

پس من صالح نیستم که از تو سؤال کنم،  
 اما صالحین عالم، ذکر گفتگان عالم، مخلصین  
 و مخلصین عالم، صالحین که به سوی تو  
 حرکت کردند و رسیدند و با تو راز و نیازی  
 داشتند و مقام‌های خلوتی داشتند، آن  
 سوال‌هایی که آنها می‌کنند از آن سوال‌های  
 پسندیده از تو سوال می‌کنم، ولی با عنایت تو؛  
 و اگر عنایت کنی که از [معدن] تو کم  
 نمی‌شود؛ از آنها به ما عنایت کن!

حالا شب بیست و هشتم ماه رمضان است  
 و دارد ماه رمضان تمام می‌شود دیگر! ولی  
 به ما نگاه نکن، به خودت نگاه کن؛ ولی این  
 محبت در ما هست که آنچه را که صالحین از  
 تو تقاضا می‌کنند چیزهای خوبی است؛ و ما  
 دنبال هستیم، اما خُب چه کنیم، فقر است، نیاز  
 است، احتیاج است، سنگینی است، تاریکی  
 است، گناه آرزوهاست، وبال است، تعلقات  
 است، نمی‌گذارد ما را که بکشاند نفس ما را  
 به سوی مقام مقدّس تو!

آن صالحین حرکت کردند و رسیدند و از تو تقاضا کردند، ما اجمالاً می‌گوییم: آن چیزهایی که به آنها دادی، به ما هم بده! تو هم به کرم خودت قبول کن و از ما بیش از این توقع عمل نداشته باش، ما آدم‌هایی هستیم تنبل و از این بیشتر از ما نمی‌آید؛ حالا می‌خواهی بده خانه‌ات آباد، نمی‌خواهی هم بدهی ما اشکالی نداریم، اما تقاضا داریم!

آن وقت تو خودت گفتی: ما تقاضای تقاضامندان را می‌دهیم دیگر! پس بیا این را هم به ما بده، بی‌زحمت به ما بده! ما خیلی قدرت عمل نداریم که شب تا صبح عبادت کنیم و هر شب هزار رکعت نماز بخوانیم و در راه خدا چنین جهاد کنیم، و اینها یک چیزهایی است که برای مزاج ما سازگار نیست؛ اما با وقتی می‌شنویم که امیرالمؤمنین هزار رکعت نماز می‌خواند، خوشحال می‌شویم، همین؛ یا آن‌قسم جهاد می‌کرد خوشحالیم، آن‌قسم به فقرا احسان می‌کرد خوشحال می‌شویم. وجود ما الآن در این محبّت آمده و خلاصه شده است؛ به همین مقدار هم روی لطف و کرمت با ما مسامحه کن و قبول کن!

إن شاء الله که خداوند علیّ علیّ همین‌طور با ما رفتار کند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ